شرح حدیث عنوان بصری : مجلس صد و هشتادم‌

اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم‌

بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

 در جلسات گذشته نسبت به فرمایش امام صادق علیه‌السّلام همان طوری كه خاطر شریف رفقا هست عرض شد كه امام علیه‌السّلام راجع به مراقبه در أكل و شرب و تغذیه فرمایشاتی دارند و انشاءاللَه با استفاده از سایر فرمایشات امام صادق علیه‌السّلام در این زمینه روایات دیگر از سایر ائمّه و همچنین شیوه اولیای خدا در كیفیت تغذیه و میزان رعایت آن و آنچه را كه خود ما در طول حیات بزرگان و اولیا تجربه كردیم و از آنها مشاهده كردیم در ظروف مختلفه و حالات متفاوته به عرض رفقا انشاءاللَه می‌رسد تا این كه بتوانیم به آن چه را كه بزرگان در این زمینه توصیه كردند پایبند باشیم.

 همان طوری كه اگر نظر رفقا باشد در جلسه گذشته عرض شد در این مسئله بعضی‌ها جانب افراط را در پیش گرفتند و بعضی‌ها هم جانب تفریط را.

 از آن طرف هم و غمّ بسیاری از افراد یا اغلب آنها بخواهیم بگوییم، قسمت مهمّش صرف در مأكولات و كیفیت آن و استفاده غیرصحیح در واقع می‌توانیم بگوییم و اسراف و بذل اموال برای مطالب و مسائلی می‌شود كه چندان هم ضروری و لازم به نظر نمی‌رسد، به طوری كه سلامت خود را ظاهراً و باطناً تحت تأثیر این مسئله قرار دادند.

 از آن طرف بعضی هم جانب تفریط را در پیش گرفتند و نعمت های الهی را بر خود محروم كردند و از این بخش از لذایذ سالم و اعطایی پروردگار به بشر، خود را بی نصیب كردند و تصور كردند كه به طور كلی این نعمات و این مواهب الهی برای گروه خاصی است نه برای مؤمنین، نه برای صلحا، نه برای افراد و این‌ها باید به یك قسم خاص و به یك نوع خاص از حدّاقل آن شرایط حیات برخوردار باشند و اینها همه برای دیگران است و برای افراد دیگری است.

 مثلا فرض كنید كه اگر در یك مجلسی باشند، میوه‌ای بخواهد در آن مجلس تقسیم بشود او سعی می‌كند آن چه كه از همه پایین‌تر است را بردارد و شاید بدش هم نیاید كه دیگران هم ببینند!! و یا این كه فرض كنید كه اگر در جایی هست مثلا جایی مخدّه‌ای افتاده، بستری هست، تشكی هست، برود جایی بنشیند كه مثلًا پایین‌تر است و یك شخصی بود نقل می‌كردند بعضی از دوستان دیده بودند در موقع زمستان كه می‌شد می‌رفت در جای سرد نماز می‌خواند، تابستان هم آن جایی كه آفتاب باشد، می‌گفتند كه چرا این طوری می‌كنی؟ می‌گفت كه اگر در قسمت سایه بیایم ریا می‌شود!! من گفتم اینكه شما جلوی آفتاب می‌ایستی برای این است كه یك مقداری این بالاخانه تغییر كرده!! یك خرده عوض شده!! حالا در زیر سقف نماز خواندن ریا می‌شود؟!.

 وقتی كه انسان از مسیر خارج بشود و از طریق خارج بشود همه گونه وساوس برای او می‌آید چه در ناحیه افراط و چه در ناحیه تفریط، دامن او را می‌گیرد و سالك آن كسی است كه طبق مسیر حركت كند و طبق‌

 مسیر راه برود این تناقضی كه در ابتدای مسئله مشاهده می‌شود، این تناقض چگونه باید حل بشود و برداشته بشود؟

 از یك طرف مشاهده می‌شود كه مثلا در آیه قرآن داریم می‌فرماید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَه الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ‌[[1]](#footnote-1) رزق طیب یعنی آن رزقی كه سالم است، پاك است، اشكالی ندارد، شبهه‌ای ندارد، نعمت الهی است، خب این كه ما الآن مشاهده می‌كنیم مگر غیر از این است كه از ناحیه پروردگار است؟، آن درخت سیبی كه با عنایت خدا و با لطف خدا سیب را عرضه می‌كند و قدرت خدا را به منصّه ظهور می‌گذارد، مگر غیر از این است؟ سیب بزرگ را همان كسی درست كرده كه آن سیب كوچك را، تفاوتی ندارد. اگر یك سیب به این مقدار باشد این برای ما خوردنش اشكال دارد؟! برای این طیف؟! یعنی برای این گونه افراد كه این طرز تفكرّشان هست، طرز تفكر بسیط، متحجّرانه و جاهلانه و بی‌خردانه و از روی عدم فهم و از روی ضیق صدر، این گونه افراد معمولا دارای یك نوع ضیق صدر هستند، تفكّرشان پایین است، طرز صحبت ایشان، طرز رفتارشان، میزان خرج كردنشان، میزان مصرف كردنشان، حالا خودشان نه تنها نسبت به این مسئله این گونه فكر می‌كنند می‌خواهند این روش را بر دیگران هم تحمیل كنند، بقیه هم باید این طور باشند!، بقیه هم باید این نحوه زندگی كنند! و غیر از این زندگی، زندگی ملوكانه است!، زندگی زندگی افراد جائر است!، افراد مستكبر است! و افراد اهل دنیا است! افرادی كه تكالب بر دنیا دارند!، خب باید گفت چه تفاوتی دارد؟ آخر این درخت هم این سیب را می‌دهد هم آن سیب را، هر دو را خدا داده، هر دو را خدا درست كرده، هر دو از یك جا نشأت گرفتند، خب چطور این برای مؤمن جایز است و آن جایز نیست؟ این از كجا درآمده؟ حالا این تفاوتش فقط در وزن است مگر چیز دیگر هم دارد؟ مگر حالا این وزنش من باب مثال صد گرم از این بیشتر است این بد شد؟ وقتی كه می‌خواهیم بخریم باید آن را بخریم آن قسمی كه مثلًا فرض كنید كه قسم بد است، قسم ردیع است، قسم پایین است، بلكه هر دو از خدا است، هر دو هبةاللَه است، هر دو اعطاء خدا است، هر دو.

 و همین طور در سایر مسایل و در سایر اموری كه مشاهده می‌كنید در كیفیت ملبس، در كیفیت مأكل، در كیفیت مشرب در كیفیت موارد سكنی و امثال ذلك، این چه جور می‌شود این مسئله را توجیه كرد؟

 خدا می‌گوید كی آمده حرام كرده؟، كی آمده می‌گوید این بد است؟ یا آن خوب است؟ چه كسی آمده این مسائل را این طور بیان كرده و راه را به این كیفیت نشان داده؟

 خب ما افرادی را می‌بینیم كه به این شكل هستند و به طور كلی تصوّر آنها بر این است كه اصلًا كسی كه می‌خواهد به آخرت رو بیاورد نباید به لذّات دنیا توجّه كند، نباید اصلًا این طور باشد، كسی كه می‌خواهد به آخرت رو بیاورد نباید فرض كنید كه لباس نظیف، لباس تمیز، لباس منظّم و مرتّب بپوشد، نباید عطر بزند، خوشبو باشد، معطّر باشد اینها مال اهل دنیا است!. اینها مال افرادی است كه به دنیا و به لذّات دنیا توجّه دارند! كسی كه می‌خواهد به آخرت رو بیاورد، نباید فرض كنید كه از غذای عادی یعنی مورد توجّه مردم، مورد علاقه‌

 مردم استفاده كند باید حتماً به یك كیفیتی باشد، به یك نحوی باشد كه مورد بی رغبتی مردم هست. مورد بی‌توجّهی هست. این قسم باید در این دنیا زندگی كرد و این قسم باید در دنیا زیست تا این كه به این واسطه، انسان بتواند آن جنبه اخروی را در خود تقویت كند و نسبت به این مطالب باید بگذرد.

 این گونه تصّور یك بخشی از افراد نسبت به این مسئله تصّرف دارند خود بنده هم با این افراد برخورد داشتم. حتّی بودند كسانی كه ارتباط داشتند و این قسم را می‌پسندیدند و به این قسم توجّه داشتند. البته خب اگر ما بخواهیم در این زمینه نسبت به این مسئله توجّه كنیم، این همه مسائل را دربرمی‌گیرد یعنی فقط قضیه به أكل و شرب برنمی‌گردد، سایر مسایل مثل ازدواج هم پس بنابراین انسان باید همین روش را و همین كیفیت را اعمال كند دیگر، حتّی آن مهمتر است! در حالتی كه می‌بینیم این افراد در آن قسمت یك قدری سلیقه ایشان از ما هم بهتر است و نسبت به رعایت بعضی از مسائل بسیار توجه دارند!، چیزهایی كه حتّی ممكن است خود ما نه به آن توجّه داشته باشیم و نه به فكرمان رسیده باشد. التفات می‌فرمایید؟ خب به این نحوه و به این كیفیت نمی‌شود، خب این یك مسئله‌ای است كه به خلاف در اذهان مقدّس مآبان قرار گرفته و این تقدّس مآبی هم آمده و به عنوان یك فرهنگ و افتخار شده و عرضه این مسئله در میان افراد جا افتاده و خیلی از افراد هم روی این مسئله فكر می‌كنند مثلًا می‌گویند فلان شخص مثلًا زندگی ساده‌ای دارد، زندگی فلان شخص خیلی زاهدانه است و این باید این طور باشد و باید الگو باشد باید چه باشد ...

 این یك طیف و یك طرف از مسئله است، از طرف دیگر خب ما مشاهده می‌كنیم كه در میان ائمه یك همچنین مسئله‌ای نبوده، در میان اولیا یك همچنین قضیه‌ای نبوده، اگر در بعضی از حالات این مطلب و این مشاهده می‌شود در طرف مقابل هم نوع دیگرش بوده، بنده خودم با آقای حدّاد رضوان‌اللَه علیه می‌رفتیم بازار، من كوچك بودم و وقتی كه آن شخص فروشنده می‌خواست خلاصه دستكاری كند، خلاف كند، ایشان اعتراض می‌كردند كه آقا مثلًا چرا داری دست می‌بری؟ چرا داری خلاف می‌كنی؟ یا مثلًا فرض كنید كه یك وقتی نشسته بودیم در منزل مرحوم آقای حدّاد ـ الآن این قضیه یادم آمد ـ دو جور سیب آوردند، آن جا هم سیب‌هایش سیب‌های لبنان بود، خود عراق نمی‌دانم ظاهراً سیب كم داشت آن موقع، یا چه بود، ولی سیب‌های لبنان آن موقع، نه الآن، الآن سیب‌ها فرقی نمی‌كند همه یك جور شده، مخصوصاً كه با این داروها و دواها و كودهایی كه می‌دهند اینها اصلًا نه مزه‌ای دارند و نه طعمی و نه عطری، ولی آن موقع واقعاً سیب لبنان اصلًا چیز دیگری بود، یكی از آن را در اتاق می‌گذاشتی اصلًا بوی بسیار معطّری داشت و خیلی جالب بود متأسفانه امروز با این چیزهایی كه آمده این كودها و این چیزهای شیمایی و اینها دیگر همه چیز از بین رفته، مزه و طعم و .... ولی اخیراً كم كم دارند متوجّه می‌شوند و دارند رو می‌آورند به همان كیفیت و سنّت قدیمی و خیلی جالب است كه حتّی در اروپا و غرب نسبت به این مسئله دارد توجّه می‌شود و می‌گردند دنبال این كه میوه‌ای پیدا كنند كه در آن از این چیزها مصرف نشده باشد و به قیمت‌های چند برابر، اینها در معرض فروش هست، و تمامش این است كه كود شیمیایی ندارد، فلان سمّ به او نخورده و چه و چه و نسبت به این قضیه دارد یك‌

 تحوّلی دوباره دارد پیدا می‌شود، این قضیه مشاهده می‌شود و نسبت به همان مسائل سنتّی و كیفیت پوشش، كیفیت تغذیه و همین طور كیفیت مسكن و امثال ذلك متوجّه شدند كه اشتباهاتی رخ داده و باید به همان كیفیت سنتّی مراجعه كرد.

 ما نشسته بودیم در آن جا دو قسم سیب بود، هم از سیب قرمز بود و هم از این سیب‌های زرد بود، بله وقتی كه ما ظرفی را كه جلوی آقای حداد بود تعارف كردیم ایشان از آن سیب زرد برداشتند و رو كردند به ما و گفتند این سیب زرد لطیف‌تر از سیب قرمز است! این لطیف است! و ما متوجّه شدیم ایشان سیب زرد را بیشتر دوست دارند تا مثلًا سیب قرمز.

 خب این چه را نشان می‌دهد؟ این نشان می‌دهد كه الآن این یك انسان است، مثل سایر انسانها دارای سلیقه است، دارای ذوق است، حالا یكی ممكن است قرمز را دوست داشته باشد، این چه اشكالی دارد و این هیچ وقت نیامد بگوید كه نه من می‌روم آن چیز بدتر را برمی‌دارم آن كه میل من نیست، آن كه نفس من او را نمی‌خواهد، آن را برمی‌دارم، لذا از آن موقع من هر وقت می‌رفتم بازار ـ سنّم حدود هفده سال بود در همان سفری كه آمدیم ـ چون ما می‌رفتیم گاهی بیرون چیز می‌خریدیم سیب سیب زرد می‌آوردیم، چون آقای حدّاد این را دوست دارند، مرحوم آقا می‌گفتند از آن نوع سیب بخر.

 ما در زمان پدرمان دیدیم ایشان بعضی از این میوه‌ها را بیشتر دوست داشتند نسبت به بقیه، گلها مثلا در گلها كدام شخص عارف را شما دیده‌اید از بوی عطر گل محمدی ناراحت بشود و بدش بیاید؟ از شكل و شمایلش بدش بیاید؟ از عطر بدش بیاید؟ كدام عارف و ولی خدا را دیده‌اید كه از رایحه و این عطرهایی كه در معرض هست اعراض كند و نسبت به این‌ها بی توّجه باشد؟ ما آنچه را كه دیدیم و آنچه را كه مشاهده كردیم اگر از نقطه نظر ابراز علاقه ....،

 یك وقتی من با یكی از افراد كه اتفاقاً بنده خدا واقعاً در شبهه افتاده بود، واقعاً در شبهه افتاده بود، می‌گفت: ولی خدا برایش ـ حالا من نمی‌توانم آن لفظی را كه ایشان به كار برد به كار ببرم صحیح نیست ـ فلان چیز از نظر عطر و رایحه با یك گل یاس فرق نمی‌كند؟ گفتم آخر احمق ولی خدا گرچه به مقام توحید رسیده ولی شامّه‌اش كه دیگر عوض نشده! آخر این چه قیاسی است كه تو داری می‌كنی؟ حالا اگر كسی فرض كنید كه به مقام ولایت برسد، به مقام توحید برسد و متوجّه بشود كه همه آن چه كه در عالم است از خدا است .... بله میكروب هم از خدا است، می‌دانیم ویروس هم از خدا است، میكروب هم از خداست، پس بیا ویروس وبا را بكن در بدنت!! خب این كه نشد، حالا چون این ویروس از خداست شما باید مبتلا به ویروس فلان هم بشوید چون از خداست!! خب بله چاقو هم از خداست پس بیا بكن در شكمت!!، خب گلوله هم از خداست پس بیا استفاده كن!! خب این كه نیست، همه چیز از خداست ولی هر چیز در جای خودش و مورد خودش و استفاده خودش.

 الآن فرض كنید كه وضعیت من به یك شكلی است و به یك قسمی است كه این غذا برای من خوب است، خب این غذا خوب است آن غذا سمّ است اگر آن را بخواهم بخورم از بین می‌روم راهی را كه خدا در مسیر تكوین برای من قرار داده این راه است و اگر بخواهم تخّطی كنم می‌افتم و از بین می‌روم وقتی كه برای‌

 من جادهّ كشیده شده باید این جاده را بروم، این طرف پرتگاه است، این طرف هم پرتگاه است، این پرتگاه و این پرتگاه هر دو از خدا است این جاده هم از خدا است، حالا گفته كه خودت را پرت كن این جا؟ خب راه را باید رفت، این خیلی مسئله مسئله مهم و دقیقی است كه دارم عرض می‌كنم خدمتتان، در خیلی از موارد و مطالب این مسئله به درد می‌خورد و راه انسان را باز می‌كند كه همه چیز را موحّد از خدا می‌بیند همه چیز را از خدا می‌بیند ولی آن چه را كه خدا او را بر آن كیفیت سرشته است و آفریده است و از او توقّع آن را دارد كه آن هم از ناحیه خدا است، باید به همان كیفیت عمل كند، باید به همان كیفیت راه رفت، خدا انسان را با این خصوصیات خلق كرده، دارای این مزاج است، دارای این مشامّ است، دارای این اعضاء است و دارای این سلیقه است و دارای این فطرت و سرشت است و این انسان با این كیفیت و با این خصوصیت یك مطلبی را زیبا می‌بیند و زیبا می‌پسندد و این را هم خدا قرار داده است، این را هم خدا قرار داده زیبا دیدن و زیبا پسندیدن یكی از غرایز الهی است.

 إنّ اللَه جَمِیلٌ وَ یحِبُّ الجَمَالَ خدا انسان را به این كیفیت خلق كرده، خدا ما را به حیثی قرار داده كه از یك گل زیبا لذّت ببریم، از یك رایحه‌ای كه از یك گل برمی‌خیزد خدا ما را در این وضعیت قرار داده كه لذت ببریم، در عین حال خدا خلق دیگری هم دارد، موجود دیگری هم دارد كه از بعضی از روائح دیگر لذّت می‌برد، خب به ما چه مربوط است؟ كركس حیوانی است مردار خوار و هر چه آن مردار متعفّن‌تر باشد برای او لذیذتر است، خب كركس به بنده چه مربوط است؟ حیوانات دیگری هستند به همین كیفیت و این یك مطلبی است كه خیلی مسئله مسئله مهمّی است و به خیلی از جاها برمی‌خورد به خیلی از جاها می‌رسد، به مسائل فرهنگی و به ارزش‌هایی كه ما برای خود انتخاب كردیم این قضیه به آن‌ها می‌خورد و این رشته به آنها می‌رسد و این به آن جاها ختم می‌شود كه چطور یك انسانی را كه خدا (این مسئله را اگر خدا انشاءاللَه اگر توفیق بدهد در كتاب ارتداد در اسلام به آن می‌پردازم، جایش آن جا است) كه چطور یك فرهنگ خدادادی و یك فطرت خدادادی و یك سلیقه خدادادی و یك غریزه خدادادی كه جمال را به آن فطرت خدا دادی، كما هو هو مشاهده می‌كند و كمال را بر اساس فطرت خدادادی كما هو هو مشاهده می‌كند و زیبایی را آن طور می‌بیند كه خدا برای او ترسیم كرده و جلوه رحمانی رحمانیت را به همان كیفیت می‌بیند كه خدا در فطرت او سرشته و قرار داده این انسان در فرهنگ دیگری قرار بگیرد و در جو دیگری رشد كند و در فضاء غیر مناسب با فطرت رشد كند زیبایی را غیر زیبا می‌بیند خیلی عجیب است.

 الآن این چیزهایی كه شما دارید مشاهده می‌كنید این مسائلی كه دارید مشاهده می‌كنید یك چیزهایی كه واقعاً فرض كنید كه انسان تعجّب می‌كند چطور یك شخص مثلا یك زن یا یك مرد می‌آید بعض این نقوش را به خودش می‌بندد و یك كارهایی می‌كنند ... سر و كله و پا و همه را یك خال سیاه و سفید و نقش اجنّه و مجنّه ... و اینها را همه زیبا می‌بینند، تمام اینها را زیبا می‌بینید، واقعاً انسان تعجّب می‌كند آخر یك انسان كه می‌تواند چه قدر زیبا باشد و چه قدر با جمال باشد، با دست خودش می‌آید و خود را كریه می‌كند، كریه و

 لذّت می‌برد و به دیگران ارائه می‌دهد، ببینید من این طور هستم، من این نقش را در بدن خودم به این نحوه درآوردم؟ این چه جمالی می‌شود تصّور كرد از این قضیه؟ این برای چیست؟ برای این است كه این عوض شده، عوض شده، فطرتش عوض شده، غرائض او تغییر پیدا كرده، آن سرشت و ذاتیاتی كه خدا در وجود او قرار داده آن ذاتّیات برگشته، قلب شده، موی زیبا دیگر برای او زیبایی را از دست داده، این خیلی عجیب است، البته این جا جایش نیست من فقط به عنوان گذرا دارم می‌گویم، آقا همین انسان به جایی می‌رسد از بوی تعفّن لذت می‌برد، می‌شود شما یك همچنین تصورّی داشته باشید؟ یعنی هر چه رایحه متعفّن‌تر باشد این لذّتش بیشتر است، و این جمال است؟ ای هزار چیز بر این جمال اگر قرار باشد این جمال باشد!!، این كمال باشد، این لذّت باشد و از بوی عطر فرار می‌كند، از بوی گل یاس این انسان فرار می‌كند و دور می‌شود چرا چون از انسانیت بیرون آمده خودش را از انسانیت خارج كرده آخر انسان كه نمی‌آید به این رایحه تمایل داشته باشد، انسان كه نمی‌آید به این رایحه میل داشته باشد. چرا می‌گویند از گناه باید دوری كرد؟ چرا؟ چون گناه می‌آید یواش یواش هی می‌خورد، آهسته آهسته می‌آید آن چه را كه در فطرت هست عوض می‌كند. امروز نمی‌تواند ببیند كسی سر گنجشك را می‌برد، فردا خودش سر انسان را می‌برد و جدا می‌كند و ككش هم نمی‌گزد!! چه شده كه از این جا به این جا رسید؟! ككش هم نمی‌گزد این افراد این جلّادها، این نرونهای تاریخ، این نمرودها، این فرعونها اینها كه از اوّل این طور نبودند از اوّل یك آدمی بودند مثل بقیه آدمها یك انسانی بودند مثل بقیه انسانها، آنها هم حتّی اگر فرض كنید كه یك مرغی را سرش را می‌بریدند ....

 بعضی هستند كه دیده‌اید كه حتّی تا بزرگ هم كه می‌شوند مثلًا مرغ نمی‌خورند، گوسفند نمی‌خورند چون در كودكی مثلًا یك وقتی سربریدن حیوان را مشاهده می‌كرده‌اند، لذا می‌گویند نباید بچّه را گذاشت ببیند، سابق هم وقتی در منزل گوسفندی می‌خواستند ذبح كنند مرحوم آقا نمی‌گذاشتند ما بیاییم نگاه كنیم و وقتی كه سرش را می‌بریدند برای پوست كندن و ... آن موقع دیگر مجاز بودیم بیاییم والّا قبلش نه، این اثر می‌گذارد، این اثر می‌گذارد و آن نَفس می‌گیرد و در آن اثر بد می‌گذارد اوّل این طور است ولی بعد اگر به این فطرت لبیك نگفت به این فطرت پاسخ نداد و خود را در معرض تغییر و تبدّل غرائض فطری قرار داد آن هم عوض می‌شود، آن هم كم كم آن رحمیت تغییر پیدا می‌كند، آن عطوفت تغییر پیدا می‌كند، آن چه كه در دل است هی عوض می‌شود دیروز اگر نگاه می‌كرد می‌دید دارند یك گوسفند را ذبح می‌كنند ناراحت می‌شد سرش را برمی‌گرداند الآن می‌رود قشنگ می‌ایستد نگاه می‌كند كه ببیند چطور یك مقداری هم كه می‌گذرد نسبت به افراد و انسان و .... این عكس العملی نشان نمی‌دهد و بعد وقتی گذشت اصلًا خودش می‌شود عین آن مظهر قساوت و مظهر جلادت و مظهر خشنونت می‌شود، عین این مسئله، چون غریزه او تغییر پیدا كرده، فطرت او تغییر پیدا كرده و عوض شده و در این زمینه آیات زیاد است و همین آیات مربوط به ختم‌ خَتَمَ اللَه عَلى‌ قُلُوبِهِمْ وَ عَلى‌ سَمْعِهِمْ وَ عَلى‌ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ‌[[2]](#footnote-2) و امثال ذلك خب به همین مسائل و اینها است.

 این مطلب به آن جاها می‌رسد كه انسان تغییر در فرهنگ و در آن سرشت خودش این تحولات را

 مشاهده می‌كند مگر این كه دیگر دور باشد از مسائل كم كم دور باشد و لذا همین شخص وقتی كم كم آمد از این محیط جدا شد در یك فضای دیگر رفت یك مرتبه با آن مسائل غیرعادی خودش وقتی برخورد می‌كند چندشش می‌شود، عجب؟ چرا این طور شد چرا من این طور هستم؟ وقتی قرار بشود خدا به او لطف كند و برگردد و پشت پا بزند به آن چه كه سابقاً رفته، نسبت به وضعیت فعلی خودش خیلی متأثّر می‌شود ا ا عجب من این بودم من در یك همچنین وضعیتی بودم وقتی كه دیدید انسان یك گناهی می‌كند یك خطایی از او سرمی‌زند وقتی حالت تنبّه پیدا می‌شود چه قدر چندش آور می‌شود برای او این حالت گذشته این چندش آور بودن به خاطر این است كه الآن در فضای سالمی قرار گرفته روحش در یك فضای سالم و سلامتی واقع شده، این تبدّل حال حكایت می‌كند آن فضا فضای نامناسب بود آن فضا غلط بود در حالتی كه كیف می‌كرد. آن فضا فضای خلاف بود در حالتی كه لذت می‌برد آن فضا فضای خلافی بود این جا است كه بزرگان و اولیا دستور مراقبه می‌دهند مال این است كه این فضا به این فضا برنگردد، تغییر پیدا نكند، تحوّل پیدا نكند، همه مال این است، مراقبه یعنی همین كه انسان از این موقعیت برنگردد به این موقعیت از این فضای توحیدی كه خدا برای او قرار داده به یك فضای ساختگی مبتعد از توحید و دور از آن فضای روحانی قرار نگیرد كه در آن فضا برای او كشتن انسان مثل كشتن یك گنجشك است هیچ تفاوتی نمی‌كند در آن فضا دروغ گفتن مثل آب خوردن برای او هیچ فرقی نمی‌كند، اصلًا فرقی نمی‌كند، هیچ، هیچ، راحت، خیلی خب هیچ اشكال ندارد، چه اشكال دارد در آن فضا ایذاء مؤمن و ایذاء دیگران خیلی راحت است نه هیچ مشكل نیست مصلحت من است دیگر!! وقتی مصلحت من است ... یعنی آن چنان مسائلی را كه زشت‌ترین و قبیح‌ترین و وقیح‌ترین پدیده و حادثه‌ای است كه انسان می‌تواند به عنوان یك پدیده ناموزون با ناموس خلقت و ناموس تربیت می‌تواند نام ببرد برای او خیلی راحت، خیلی آرام، هیچ مسئله‌ای نیست، هیچ مشكلی نیست، این چیست؟ این عوض شده، این عوض شده، تغییر پیدا كرده، راحت عوض می‌شود.

 امام سجّاد علیه‌السّلام در كربلا مریض افتاده بود و حركت نمی‌توانست بكند، وقتی كه آمدند و سیدالشهدا را به قتل رساندند و آمدند و زدند و خیام را به هم زدند و آتش زدند و دنبال بچّه‌های امام حسین كردند و آنها به بیابان فرار كردند و این حرفها رسیدند به یك خیمه نیمه سوخته نگاه كردند دیدند یك زنی در این خیمه می‌رود و می‌آید خیمه امام سجّاد بود، شمر آمد در كنار آن خیمه ایستاد و به عمر سعد رو كرد گفت این یكی مانده دیگر خب این را هم كلكش را بكن تمام كنیم دیگر چیست این یكی مانده! آن جا حضرت زینب آمد و خودش را حائل كرد و چه كرد و عمر سعد گفت این مریض است بگذریم یعنی همین آقایی كه دارد این حرف را می‌زند قبلًا سر پدر همین را بریدند خیلی راحت، سر پسر پیغمبر را راحت، خیلی راحت آقا، خیلی هم خوشش می‌آمد و كیف هم می‌كرد یعنی ناراحت نبود و بعد هم می‌آید می‌گوید این كیست كه آمده افتاده وبال ما است، مریض است حالا فردا می‌خواهیم چكارش كنیم، مسئله چه می‌شود؟ این آقایی كه امام جماعت بود در كوفه، پشت سر او نماز می‌خواندند، چه شد كه به این جا رسید؟ ما فكر كنیم خب فكر

 كنیم كه چه می‌شود كه انسان .... این افتاده مریض است، فردا بایستی كه بلندش كنیم سوار شتر كنیم ببریم. این را بزنیم راحتش كنیم!! این همین است، اینها كم كم می‌آیند می‌آیند جلو آن زیبایی‌هایی كه برای آنها ابتدا زیبا است كم كم زیبایی خود را از دست می‌دهد جاذبه‌هایی كه خدا در فطرت و سرشت آنها قرار داده این جاذبه‌ها كم كم برمی‌گردد و در مقابل یك مسائل دیگری شروع می‌كند به جوانه زدن، آنها چیست؟ قساوت، شقاوت، بی‌عطوفتی، بی‌فرهنگی، آن ادب می‌رود و جایش را به بی ادبی می‌دهد، آن رحمیت می‌رود و جایش را شقاوت می‌گیرد، آن انسانیت می‌رود توحّش می‌آید، آن شروع می‌كند به جوانه زدن، جوانه بزرگ می‌شود بزرگ می‌شود، كم كم نهال می‌شود، كم كم بزرگ‌تر می‌شود، كم كم درخت می‌شود، درختی كه چند نفر بایستند نمی‌توانند دست‌هایشان را بگذارند به هم برسند، می‌رسد این درخت به هر مقدار كه بزرگ‌تر می‌شود این درخت به همان مقدار هم می‌تواند كارهای مهمتری بكند! تا جایی كه پسر پیغمبر را هم به قتل می‌رساند باكیش نیست، هیچ باكیش نیست در حالی كه آن زیبایی آن به جای خودش باید بماند، خدا این گل را زیبا قرار داد حالا ولی‌خدا وقتی به مقام توحید می‌رسد این زیبایی از بین می‌رود و تبدیل به كراهت می‌شود؟ نه، تازه بیشتر لذّت می‌برد از یك گل.

 مرحوم آقا می‌فرمودند آن لذّتی كه یك موحّد و یك عارف از زیبایی‌های تكوین می‌برد ده‌ها برابر آن مقداری است كه یك فرد عادی می‌برد، همین گل است ها، همین گل است، ما چه قدر لذّت می‌بریم؟ به به چقدر قشنگ است چه رنگی دارد؟! رنگ صورتی، قرمز و رائحه آن چه رائحه‌ای خب لذّت می‌برد انسان دیگر، یك ولی‌خدا بیشتر از این مسئله لذّت می‌برد، احساس بیشتری نسبت به این قضیه دارد، انشاءاللَه خدا قسمت كند، ما كه نمی‌فهمیم ما كه شنیدیم داریم می‌گوییم، خدا قسمت كند بفهمیم بالاخره این كیفیتّش به چه كیفیت است؟ مسئله آن به چه كیفیت است؟ البتّه جهتش این است كه خصوصیت بقا در آنها تمكّن بیشتری پیدا كرده و از این نظر نسبت به آثار بقا هم طبعاً آنها جامعیت بیشتری دارند، این زیبایی‌ها در شخص موحّد اتفّاقاً بیشتر است.

 در مقابلش آن چه را كه هست از چیزهایی كه غیرمأنوس هست، آنها نیز همین حالت را دارد منتها نكته مهم در این جا این است كه ما در قضاوت بین این مسائل قائل به یزدان و اهرمن هستیم آنها قائل به توحید هستند، فقط فرق همین است، ما قائلیم بر این كه عالم زیباییها به طور كلی با عالم حالا آن چه را كه به نظر می‌رسد خبائث و غیر مناسب‌ها متفاوت است و دو منشأ جدا دارد و دو علّت جدا دارد و در مواجهه با نازیبایی‌ها، ناملایمات آن جنبه مبدأیت او را ملاحظه نمی‌كنیم ولی درمورد زیبایی‌ها، مبدأ را دیگری می‌بینیم حالا فرض كنید كه مؤمنین به این كیفیت هستند حالا غیر مؤمنین كه خب نظرشان به اصطلاح متفاوت است و فرق می‌كند.

 حیات را از جانب خدا می‌دانیم موت را از جانب اهرمن می‌دانیم، راحتی را از جانب خدا می‌دانیم ضیق و مشقّت را از ناحیه اهرمن می‌دانیم، صحّت را از ناحیه خدا می‌دانیم، مرض را از ناحیه اهرمن می‌دانیم. خب همه اینها چیست؟ مسائل كریهه است آدم كه از مرض خوشش نمی‌آید كریهه است، عرض كنم حضورتان بوی خوش را از ناحیه خدا می‌دانیم، بوی كریه را از ناحیه اهرمن می‌دانیم و هلمّ جرا. در تمام آن مسائل و

 حوادث و پدیده‌های تكوینی كه نفس با آنها ملایمت دارد مناسبت دارد كه این ملایمت و مناسبت بر اساس كیفیت صورت برزخی او است با صورت برزخی انسان در آن موقعیت مناسب است كه انسان زیبا می‌بیند علت و منشأ زیبایی در این دنیا، علّت علّت مثالی و ملكوتی او است زیرا نفس زیبایی و غیر زیبایی از حقایق مجردّه است كه حقایق مجردّه ادراك آن مربوط به ظاهر نیست بلكه به واسطه اتصال به مجردات است و پایین‌ترین ناحیه مجرد كه همان صورت مثالی است او باعث تشخیص بین زیبا و نازیبا در انسان است مثل علوم و امثال ذلك به واسطه این است همین قضیه در مورد نازیبایی هم همین طور است فعلیهذا آن چه را كه ما در این جا تقسیم كردیم در نزد عارف قابل تقسیم نیست فقط فرق همین است. عارف هم زیبایی را به خدا نسبت می‌دهد هم نازیبایی را هم صحّت را به خدا نسبت می‌دهد و هم مرض را به خدا نسبت می‌دهد. وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ\* إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما تَعْبُدُونَ‌[[3]](#footnote-3) آن مرض را می‌آورد او هم شفا می‌دهد آن داء را می‌آورد و همان دواء را می‌آورد، آن راحتی را می‌آورد همان مشقّت را می‌آورد، آن حیات را می‌آورد و همان ممات را می‌آورد.

 مگر ما در آیات قرآن نداریم‌ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكى‌ انسان كجا گریه می‌كند گریه گاهی اوقات برای مسائل ناراحتی برای مسائل مولمه است گاهی هم گریه گریه شوق است و مسائل دیگر در این زمینه هست آن علّت برای تألم همان علّت برای فرح و انبساط و سرور است آن علّت برای حیات همان علّت است برای ممات است اینها دیگر چیزهای عادی است‌ وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكى‌ وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَ أَحْيا\* وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى‌[[4]](#footnote-4) يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ[[5]](#footnote-5) همان كسی كه فرزند ذكور به دنیا می‌آورد و اهدا می‌كند و اعطا همان هم فرزند انثی می‌آورد این جا است كه عارف وقتی كه نگاه می‌كند به انثی و غیر انثی برای او تفاوت نمی‌كند، یعنی هر دو از ناحیه خدا است وقتی نگاه می‌كند به حیات و ممات می‌بیند هر دو از ناحیه خدا است و هر دو را زیبا می‌بیند حضرت زینب سلام اللَه علیها آن یك عارف است آن یك موحّد است، حضرت زینب شوخی نمی‌كند راست می‌گوید آن چه را كه خود او متحقّق به آن است برای مردم بیان می‌كند وقتی كه ابن زیاد یا یزید سؤال می‌كند كَیفَ رَأیتَ مَا فَعَلَ رَبُّكَ بِأخِیكِ؟ چگونه دیدی آن چه كه خدا با برادرت انجام داد؟ دیدی؟ حالا این این جا موحّد شده!! ایشان در اینجا موحّد شدند و اینها را همه را به خدا نسبت می‌دهند خیلی عجیب است‌ها خیلی عجیب است، كه آن جایی كه خلاصه می‌خواهیم از خودمان قضیه را برگردانیم می‌اندازیم گردن خدا دیدی خدا با برادرت چه كار كرد؟ حالا جناب یزید تو موحّد شدی؟! تو عارف شدی؟! هان تو عارف شدی؟! آن وقت در قضیه لیت اشیاخی ببدرٍ آن جا نه دیگر، آنجا اینها آنها را كشتند، در قضیه‌

 كشتن اجداد توسّط امیرالمؤمینن و اینها در احقاد بدر و حنین و در آن جنگهایی كه كینه‌هایی از آن جنگ‌های بدر و حنین باقی ماند برای آنها چطور جناب یزید شما نمی‌گویی آنها را هم خدا كشتند؟ ..... یومٌ بیوم هان این طور صحبت می‌كنی؟ این روز به تلافی آن روز انجام گرفت، امروز به تلافی آن روز انجام گرفت! دم از خدا نمی‌زنی؟! ولی حالا كه خطاب می‌كنی با حضرت زینب با این وضعیت دم از خدا می‌زنی و توحید؟ حضرت زینب هم گذاشت در كاسه او گذاشت در كاسه او: مَا رَأیتُ الّا جَمِیلًا بنده خدا تو چه فكری می‌كنی؟ تو حالا خیال می‌كنی می‌توانی با این به ما طعنه بزنی؟ بله بله من می‌دانم كه تمام اینها از ناحیه خدا است و همه اینها برای ترقّی ما است؟ تو كجای كاری بدبخت؟ تو برو فكر خودت را بكن اگر برادر من آن طور شهید نمی‌شد كه به مقام محمود و ولایت كلیه و شفاعت كبری نمی‌رسید، آن وقت تو می‌خواهی به من طعنه بزنی كه ببین خدا چطوری ... كیف رأیت ما فعل ربك باخیك! این طوری می‌خواهی طعنه بزنی؟ من را با این وضع داری می‌بینی خبر نداری كه اگر بدانی كه لحظه لحظه‌ای كه الآن دارد بر من می‌گذرد در مقابل تو چه چیزهایی خدا دارد در عوض به من می‌دهد تو دود می‌شوی به هوا می‌روی. حالا بگیر بخند، بگیر بخند. این از كجا آمده تا حضرت زینب اینها را نچشد كه به آن جا نمی‌رسد این است كه می‌فرماید ما رأیت الّا جمیلًا این است، اگر از حضرت زینب الآن ما بپرسیم همین الآن كه ١٤٠٠ سال یا ١٣٠٠ سال از جریان عاشورا و جریان كربلا گذشته آیا اگر دوباره خدا امام حسین و شما را زنده كند آیا آمادگی دارید آن جریان تكرار شود؟ همین الآن می‌گوید بله، بله، من پشیمان هم نیستم، همان مسائل و همان جریانات، بله، چرا؟ چون می‌گوید ما رأیت الا جمیلًا خب می‌داند چه خبر است، ما نادانان و جاهلان می‌نشینیم و بر سر می‌زنیم و چه می‌كنیم ای وای كربلا، ای وای فلان، خب بله حزن، حیثیت اتصّال انسان به امام و محبوب خودش است و اقتضا می‌كند انسان متأثّر باشد ولی باید ببینیم این در آن مجلس الآن حضرت زینب می‌فرماید خواسته بزند كه یزید را كنف كند؟ كه بگوید اگر تو از توحید آمدی من هم بلدم! من بیشتر از تو بلد هستم! من در همین خانواده بودم، در این بیت بزرگ شدم از پنج سالگی من خودم عالمه غیر متعلّمه بودم، كه امیرالمؤمنین راجع به حضرت زینب گفتند، این است؟ یا این كه حضرت زینب سلام اللَه علیها آن چه را كه می‌بیند دارد به یزید می‌گوید و این كور است، كور است نمی‌بیند، دارد می‌گوید تو كور هستی و فطرتت را عوض كردی، زیبا را نازیبا می‌بینی تو خیال می‌كنی الآن نازیبا است، احمق تو كوری، ببین، چشمت باز كن، بیا بر هر لحظه‌ای كه بر من می‌گذرد چه چیزهایی در عوض خدا دارد می‌دهد، كه ما لا عَینٌ رأت وَ لا أُذنٌ سَمِعَت وَ لا خَطَرَ عَلَی قَلبِك، قلب تو در این جا خدا دارد ما خطر علی قلب بشر یعنی هیچ كسی، تو كه یزید هستی سر جای خودت.

 آن وقت اگر همین الآن ما بگوییم همین قضیه عاشورا دوباره تكرار شود، ما می‌گوییم: ای وای آقا ما مگر می‌گذاریم دوباره عاشورا تكرار شود می‌رویم چه می‌كنیم .... ولی اگر از حضرت زینب سؤال كنیم حضرت چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید بله ده بار هم اتفّاق بیافتد هستم، صد بار هم اتفّاق بیافتد هستم، آنهایی كه شب عاشورا آمدند به امام حسین عرضه داشتند، این جور اصحاب حضرت گفتند: اگر هزار دفعه ما را بكشند .... همین جوری گفتند؟! همین جوری گفتند؟ شما خیال كردید آن موقع همین جوری بود كه یك گلوله می‌زنند به این جا و ... نه آقا شمشیر فرو می‌كردند، نیزه فرو می‌كردند، این جوری اینها مردند با سم‌

 سیانور نبوده كه كسی استنشاق كند نفهمد بیفتد، نه آقا، هزار تا تیر به آنها رفته حبیب بن مظاهر جلوی امام حسین ایستاد برای نماز آن قدر به او تیر زدند تا افتاد این جوری بود، این جوری شهید شد كه تیر به امام حسین نخورد حضرت نمازش را بخواند، اینها اصحاب امام حسین، حالا همین حبیب را بیاورند خب این حبیب می‌شود دربان، خب معلوم است به كجا می‌رسد، می‌گویند دوباره می‌خواهی بایستی روز عاشورایی پیدا بشود و اینها همان جور همان جور كه كشته شدن همین جور باشد می‌گوید آن یك دفعه بود حالا صد هزار بار هم بشود بهتر!! این مال چیست؟ چون به اصل زیبایی رسیده به اصل جمال رسیده جمال را آن طوری كه هست فهمیده نه آن طوری كه برایش ترسیم شده. و كمال را و چون جمال خدا است، جمال خدا هم صفتی است از صفات خدا همان طور كه ذات پروردگار لایتناهی است صفات پروردگار هم لایتناهی است، هر چه سیر كند در جمال این حبیب می‌بیند جا دارد، جا دارد او كجایش هست و ما تازه اوّلش هستیم حبیب تا الآن چه قدر در جمال سیر كرده؟ چه قدر؟ تازه اگر الآن از او بپرسی می‌گوید بابا ما تازه قدم اوّل هستیم تازه هنوز ما قدم اول هستیم چرا؟ چون انتها ندارد.

 پس نه خیلی این جا مسائلی است خیلی واقعاً عجیب است من همین طور كه صحبت می‌كنم یاد خاطراتی می‌افتم از بزرگان از كلمات آنها كه در این زمینه می‌گفتند حالا می‌فهمم كه آنها مقصودشان چه بود، ما خیال می‌كنیم كه تمام عظمت خدا از این جا تا این سقف است و این سقف را هم دیدیم تمام شد دیگر!! حالا دیگر بعدش چیست؟ این را هم دیدیم سفید است و گچ است من فقط این را به شما بگویم كه آن صادر اوّل كه رسول خدا و علّت همه كائنات است تا الآن یعنی الآن كه خب دیگر جنبه مادی است و جنبه مادی معنا ندارد آن چه كه تاكنون در جمال خدا سیر كرده این مقدار است این مقدار است در بی نهایت یعنی اگر هر روز رسول خدا بگوید ربّ زدنی فیك تحیراً خدایا تحیر من را بیشتر كن باز فردا همین را می‌گوید اگر ببیند خب دیگر معنا ندارد كه خب چه را بیشتر كند این لیوان آب است من خوردم و سیر شدم و تمام شد و رفت تا دو یا سه ساعت دیگر نیاز به آب ندارم دیگر تمام.

 ولی این چه مسئله‌ای است كه رسول خدا دیده است؟ با این همه مسائل و با این همه مطالب كه لولاك لما خلقت الافلاك و صادر اوّل و مقام علمیت اطلاقیه او ـ البته نسبت به ما سوی‌اللَه ـ این چه دیده كه رسول خدا می‌گوید خدایا هر روز به واسطه دیدن كمالت و جمالت و افزونی علم، تحیر من را بیشتر كن خب اگر رسول خدا به یك مرتبه برسد و در آن مرتبه دیگر نهایتی نباشد و علم او به یك مسئله‌ای به یك حدّی برسد خب دیگر تحّیر معنا ندارد، می‌گوید خب این را دیگر فهمیدیم دیگر اگر یك معلّم یك درسی را فردا تكرار كند مردم چه می‌گویند بچّه‌های كلاس چه می‌گویند؟ می‌گویند آقا این را دیروز گفتی دیگر برای چه امروز می‌گویی؟ اگر این هر روز بیاید سر كلاس یك چیز جدید بگوید می‌گویند هان! عجب! فردا بیاید، پس فردا بیاید، هان، هی جدید اینها هی تحیرشان اشتیاقشان هی اضافه می‌شود می‌رود بالا اما اگر همان حدّ باشد ....،

 پس بنابراین مسئله‌ای كه خیلی باید به آن توجّه كرد و نسبت به این قضیه دیگر امشب خیلی طول‌

 كشید، ـ خب حالا كشید دیگر ما كه در این زمینه دیگر نمی‌خواستیم صحبت كنیم ـ این است كه تمام آن چه كه در این عالم هست، چه مشهود آن و چه غیر مشهود آن در نزد ولی خدا و موحّد و در نزد امام صادق همه از ناحیه او است، همه از ناحیه او است و یكی بر دیگری از این نقطه نظر ترجیح ندارد همان طوری كه راحتی از ناحیه او است. غیرراحتی هم از ناحیه او است. سلامت از ناحیه او است، مرض هم از ناحیه او است، همه از ناحیه او است.

 مطلب دیگر این است كه آن فطرت آدمی و فطرت انسانی در آن حدّی معتدل است و در آن حدی مستقیم است كه زیبا را زیبا را و زشت را زشت ببیند در آن چه را كه مربوط به عالم خلق است. زشت با بدی دو تا است یعنی نامناسب بودن به قول مولانا كه می‌فرماید:

سمّ مار آن مار را باشد حیات‌ \*\*\* لیک آن مر آدمی را شد ممات‌

(نسبتش با ادمى باشد ممات)

 در آن جا به این قضیه ایشان می‌پردازند كه آن در جای خودش جایگاه خودش را دارد ولی همین اگر بخواهد از این جا حركت كند بخواهد به جایگاه دیگر برسد می‌شود نامناسب، می‌شود نامناسب و می‌شود قبیح و می‌شود زشت و می‌شود واجب الاحتراز، باید انسان احتراز كند، باید انسان دوری كند و اگر احتراز نكند مسئول است اگر انسان در جایی كه مظنّه برای هلاكت است خودش را قرار بدهد مسئول است باید برود كنار باید دوری كند چرا انسان باید حیوانی كه احتمال ضرر می‌دهد از بین ببرد؟ چون باعث هلاكت او است. شما اگر دارید در بیابان راه می‌روید می‌بینید یك ماری در بیابان می‌رود حق ندارید او را بكشید، بیابان است و حیوان دارد برای خودش می‌رود ولی اگر همین حیوان آمد در منزل و در اتاق می‌گویند واجب است بكشید چون باعث هلاكت می‌شود اگر همین مار آمد در باغ باید بكشید باعث هلاكت می‌شود. این جا واجب است ولی آن جا نهی شده است، چرا؟ چون در آن جا كاری به شما ندارد، كاری به شما ندارد، دارد زندگی خودش را می‌كند از مجرای تكوین و مرامی‌كه برای او ترسیم شده تخطّی نكرده، تخطّی آن جایی است كه از لانه بیرون بیاید وارد شود در شهر و بیاید در خیابان و در خانه، این جا كه آمد این جا تخطّی كرده و این جا باید او را از بین برد ولی اگر نه در جای خودش است در كوه فرض كنید حقّ ندارید او را بزنید بكشید حق ندارید، حیوانی است، خدا برای او زندگی قرار داده عمری قرار داده برای او یك مسیری قرار داده مرامی قرار داده، انسان نمی‌تواند آن را از بین ببرد و همین طور این مسئله، مسئله بسیار مهمّی است كه در مسائل اجتماعی خیلی این قضّیه برای انسان پیش می‌آید كه همان طوری كه عرض كردم انشاءاللَه در جای خودش بنده به این مسائل انشاءاللَه می‌پردازم بسیار مسائل مسائل دقیقی است كه دیدگاه اهل معرفت و توحید را كه همان منطبق با دیدگاه شرع و تكلیف هست كاملًا روشن می‌كند كه هر چیزی در جای خودش نیكو است و اگر از جای خودش حركت كند به جای دیگر و انتقال پیدا كند آن موقع مسئله و تكلیف دیگری پیدا می‌كند فلذا من به آن شخص گفتم كه نه اشتباه است در دیدگاه ولی‌خدا رائحه گل رائحه گل است و روایح غیرمناسب آن روائح نامناسب است و ناپسند است و خب ما این را مشاهده می‌كردیم غیر از آن، مگر بالاتر از دیدن هم دلیل دیگری هم هست مرحوم آقا از بوی گل خوششان می‌آمد بزرگان، اولیا و از بوی بد بدشان می‌آمد مثل ما، نه این كه‌

 بگذار باشد این حالا باشد!! چون این از ناحیه خدا است!! بگذار باشد، نه اتفّاقاً ایشان خیلی هم حسّاس‌تر بودند و بهترین عطرها را انتخاب می‌كردند و بهترین ....

 حتّی مرحوم آقای حدّاد هم همین طور ولی مرحوم آقا هم ایشان در این قضیه خیلی بیشتر بودند خیلی در این زمینه در رعایت و حسن سلیقه و در انتخاب بین روائح و اینها ... همیشه عطرهای بسیار خوش بو و طبیعی نه از این عطرهای مصنوعی اصلا ایشان استعمال نمی‌كردند از این عطرهای مصنوعی و ... همه عطرهایی كه استعمال می‌كردند مشك بود، عنبر بود، گل یاس بود، رازقی بود، عطر اصلی ایشان عطر گل محمّدی بود كه همین عطر كاشان است و هر كسی ایشان را می‌دید، همه اصلًا تعجّب می‌كردند وقتی كه از یك جا ایشان رد می‌شدند من می‌شنیدم كه افرادی كه پشت سر هستند می‌گفتند آقا عجب بوی خوبی دارد از یك كوچه‌ای كه رد می‌شدیم مسیحی هم بودند مسیحی و فلان و همان زمان سابق و اینها اصلًا مشهود بود، حركتشان لباسشان خب باید هم این طور باشد باید این طور باشد، یك سوم مصارف رسول خدا مربوط به عطر بود آخر این كه پیغمبر ما است واقعاً عجیب است كه انسان چطور اصلًا می‌بینید بعضی‌ها اصلًا مغزشان را از دست می‌دهند یك افكار و یك مسائلی را مربوط می‌كنند، بابا اگر به آن ایراد می‌گیری این كه دیگر پیغمبر ما است اسوه ما است این كه باید نسبت به او تأسّی كرد پس بنابراین این كه هست كه انسان باید اگر می‌خواهد به آن طرف توجّه كند اگر می‌خواهد راه خدا را برود، اگر می‌خواهد از دنیا بگذرد باید از نعمت‌های الهی صرف نظر كند غلط محض است، محض، محض.

 میوه مطلوب و مورد توجه را نباید خورد بعد فرض كنید كه میوه كرمو ... نمی‌دانم این قدر و اندازه از این را باید انسان بخورد كه تا اینكه بتواند در این مسیر حركت كند، خیلی احمقانه است از فرض كنید كه از روائح طیب و اینها نباید استفاده بشود باید فرض كنید من این كه البتّه راجع به این قضیه قبلًا صحبت كردم ولی این كه می‌بینید دارم بیشتر توضیح می‌دهم انشاءاللَه در جلسه بعد هم توضیح می‌دهم به خاطر این است كه این یك مسئله‌ای است كه به غلط در خیلی از اذهان جا افتاده و واقع شده كه طی این مسیر مساوی با این گونه تصرّفات است این غلط است و البته خب در این زمینه مطالب دیگری هست، روشی كه از بزرگان در بعضی از موارد دیگر به عنوان دلیل و شاهد آورده می‌شود كه ممكن است با این قضیه مخالفت داشته باشد و اینها و رفع بین تضاد و اگر تضادّی مشاهده می‌شود اینها انشاءاللَه اگر خدا توفیق بدهد برای مجلس آینده. انشاءاللَه.

1. سوره الاعراف (٧) آيه ٣٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره بقره (٢) آيه ٧ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره الشعراء (٢٦) آيه ٧٩ و ٨٠ [↑](#footnote-ref-3)
4. ١- سوره النجم (٥٣) آيات ٤٣ و ٤٤ و ٤٥ [↑](#footnote-ref-4)
5. ٢- قسمتى سوره الشعراء (٤٢) آيه ٤٩ [↑](#footnote-ref-5)